



# شکلات سرنوشت ساز

دکتر عزت خداشناس، فوق تخصص خوش ذوق اطفال، از خاطراتی می گوید که مسیر زندگی او را تغییر داد

## پزشکی با رتبه دورقمی

ایام کنکور هم زمان بود با روزهای منتهی به مراسم عروسی و تشکیل زندگی که طبعاً مسئولیت و مشغله ها را بیشتر می کرد، به همین دلیل با وجود همه گرفتاری ها تمام همتش را صرف کرد تا همان سال ۷۴ قبول شود «خودم را مقید کرده بودم حتماً آن سال قبول شوم؛ بیشتر از خوابم می زدم و همراه همسرم برنامه ریزی داشتیم تا عقب نمانم. درست است که بعد از ازدواج، روابط و رفت و آمدها بیشتر شد، اما همیشه در کیفم کتاب داشتم حتی در مهمانی ها، زمانی را در جمع بودم و زمانی را به مطالعه اختصاص می دادم؛ خانواده همسرم شرایط را درک می کردند و توقع خاصی نداشتند. دانشگاه آزاد هم شرکت کردم که نتایجش یکی دوماه زودتر از دولتی آمد و پزشکی مشهد قبول شده بودم اما آن زمان یعنی حدود سی سال پیش، هفت میلیون هزینه داشت که برایمان سنگین بود؛ در عین حال پدر بزرگم و خانواده همسرم اعلام کردند که اگر دولتی قبول نشدم، آن ها هم حمایت می کنند. در نهایت قسمت این بود که با رتبه دورقمی وارد دانشگاه

علوم پزشکی مشهد شوم.»

زهره شریعتی | آخرین روز پاییز ۱۳۵۵ به عنوان نخستین فرزند خانواده به دنیا آمد. با شاغل بودن والدین، نقش «مادر دوم» برای چهار فرزند بعدی را بر عهده گرفت. به قول خودش: «از همان ابتدا به درس خواندن شهره بودم و همیشه شاگرد اول؛ در عین حال، آموزش دادن را هم دوست داشتم. با غیبت والدین، هم درس های خودم را می خواندم و هم به تکالیف بچه ها رسیدگی می کردم. فاصله سنی کمی با خواهر و برادرهایم داشتم و چون بیشتر وقتها باهم می گذشت، مرا الگوی خود می دانستند؛ برای همین حواسم بود الگوی خوبی باشم. با وجود علاقه شدید به معلمی، اتفاقی ساده اما ماندگار، او را به پزشکی هم علاقه مند کرد؛ روزی که به دلیل تب شدید نزد پزشک خانوادگی رفتیم. بدنم آن قدر گرم بود که با اولین لمس گوشی معاينه، لرزیدم و شوکه شدم. پزشک که ترسم را فهمید، شکلاتی به من داد و طعمش هنوز زیر زبانم است. از آن روز، هم دوست داشتم مریض شوم تا دوباره پیش دکتر بروم و شکلات بگیرم. هم به حرفه پزشکی علاقه پیدا کردم.»

## اینجانبی مانی

به دبیرستان که رسید، پزشکی رشته ای پرآوازه و آرزوی بسیاری از دانش آموزان بود، اما او هنوز تصمیم قطعی نگرفته بود و حتی بیشتر به مهندسی یا معلمی ریاضی فکر می کرد. «ریاضی را خیلی دوست داشتم؛ هر وقت می خواستم استراحت کنم، مسئله ای حل می کردم و انرژی می گرفتم. آن قدر قوی بودم که معلم ها از حل مسائل من تعجب می کردند، به همین دلیل رشته دبیرستان را ریاضی انتخاب کردم.

در این میان، دبیر علوم اجتماعی دوم دبیرستان زنگ های تفریح تا من را می دید، می گفت: «در تو می بینم که پیشرفت زیادی می کنی، حتماً خوب درس بخوان و رشته خوبی انتخاب کن.» دبیر عربی هم پیش بینی می کرد که من در ریاضی نمی مانم و متخصص کودکان می شوم! حتی موقع حضور و غیاب، با عنوان «دکتر عزت خداشناس» صدایم می زد! من اما در دلم می گفتم از رشته ریاضی که کسی پزشک نمی شود!

سال ۱۳۷۲، دوم دبیرستان را با معدل ۲۰ به پایان رساندم و ازدواج کردم، البته به شرط ادامه تحصیل، شرطی که هم خودم و هم خواستگارم گذاشته بودیم. به دلیل اینکه مدرسه در صورت اطلاع از ازدواج، مانع ادامه تحصیل می شد، ازدواج تا زمان گرفتن دیپلم

به ثبت نرسید و حتی دوستانم هم خبردار نشدند. آن قدر سرم توی درس بود که فکرش را نمی کردند به این زودی ازدواج کنم. همیشه می گفتند پزشکی ات را که گرفتی، بعد شاید یادت بیاید ازدواج هم لازم است!

در خانواده نیز ازدواج پیش از دانشگاه مرسوم نبود و بسیاری آن را پایان تحصیل می دانستند. می گفتند «امید داشتیم پزشک شوی ولی حالا گرفتن دیپلم هم بعید است!» اما به باور خودم، ازدواج نه تنها مانع نشد، بلکه به پیشرفتم خیلی کمک کرد و در واقعیت هم با ادامه تحصیل تا بالاترین مقطع، این موضوع ثابت شد. همسرم از همان ابتدا کتاب های درسی و کنکور برایم می خرید، برنامه ریزی می کرد، شب های امتحان بیدار می ماند و کاملاً حس می کردم با او به هدفم نزدیک می شوم.

همسرم که آن زمان دانشجوی رشته تربیت بدنی دانشگاه تهران و بیست و پنج ساله بود، برای انتخاب رشته به من مشورت خوبی داد. سرانجام به این نتیجه رسیدم که پزشکی برای خانم ها رشته ای مفید ترو مناسب تر است و در سال چهارم دبیرستان وارد رشته تجربی شدم.»

